

نگاهی دیگر به رویین تنی اسفندیار در شاهنامه

مهدی دشتی*

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۶/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۱۲)

چکیده

از جمله جذابیت‌های داستان رستم و اسفندیار، رویین تنی اسفندیار است؛ پهلوانی که گمان می‌رود از آسیب سلاح در امان است و به جنگ مردی می‌رود که ششصد سال است که دیو و دد را مغلوب خویش ساخته است. لیکن با کمال شگفتی، این رویین تنی نه تنها کارساز نیست، بلکه گویی شکست و مرگ اسفندیار را هم سرعت می‌بخشد. اما چرا چنین می‌شود؟ تأملی در شاهنامه ما را با ویژگی‌هایی از رویین تنی آشنا می‌سازد که عبارتند از: ۱- صفت رویین تنی خاص اسفندیار و منحصر بدو نیست و پهلوانان دیگری هم بدان موصوف هستند. ۲- علی‌رغم رویین تنی، اسفندیار زره می‌پوشد و آسیب می‌پذیرد. ۳- اسفندیار خود هرگز بدین امر تصریح نکرده، ادعایی نداشته است. ۴- همه، حتی آنان که اسفندیار را رویین تن می‌دانند، در نبرد او با رستم دل‌نگرانند و رستم را پیروز می‌شمارند. ۵- متن شاهنامه در باب چگونگی رویین تن شدن اسفندیار، کاملاً خاموش است. ۶- در متن، تصریح غیرقابل تأویلی بدین معنا نمی‌یابیم که رویین تنی یعنی آسیب‌ناپذیری. بنابراین، رویین تنی اسفندیار باید مفهومی دیگر داشته باشد. به گمان نویسنده، رویین تنی در شاهنامه رمزی است از شکست‌ناپذیری؛ شکست‌ناپذیری متوهمی که غالباً در ذهن مردم در باب پهلوانان بزرگ وجود دارد؛ معنایی که در وقت رویارویی با مرگ فرو می‌ریزد.

واژگان کلیدی: شاهنامه، فردوسی، رویین تنی، اسفندیار.

* E-mail: me.dashti@gmail.com

مقدمه

موضوع این نوشتار، بررسی مفهوم رویین تنی اسفندیار در شاهنامه و بر مبنای شاهنامه است. البته در این زمینه بسیار نوشته‌اند و شنیده‌ایم و خوانده‌ایم، لیکن به نظر نویسنده، هنوز آن شاهد معنایی، پرده نیفکننده‌است و رخساره به تمام نگشوده‌است. بسیاری از پژوهشگران بر این باورند که در مفهوم رویین تنی اسفندیار، ابهامی وجود ندارد و کاملاً واضح و مبرهن است که رویین تنی وی، یعنی کارگر نبودن سلاح بر بدن (ر.ک؛ یاحقی، ۱۳۶۹: ۲۱۹؛ مسکوب، ۱۳۶۹: ۹۳-۹۴؛ جوینی، ۱۳۷۴: ۱۵۱؛ اسلامی ندوشن، ۱۳۵۶: ۱۱۲؛ شمیسا، ۱۳۸۱: ۷۷ و...). این معنا در حماسه‌های ملل دیگر هم نمونه دارد؛ همچون زیگفرید، بالدور و آشیل (ر.ک؛ یاحقی، ۱۳۶۹: ۲۱۹ و بهار، ۱۳۷۷: ۲۴۲-۲۴۳). برخی حتی پا را فراتر نهاده‌اند و رویین تنی را تا «نامیرایی» پرواز داده‌اند (ر.ک؛ ظاهری عبدوند، ۱۳۷۶: ۱)؛ گویی که مرگ نیز از نوع سلاح عادی است که بتوان از آسیب آن در امان ماند. در این میان، قصه‌هایی هم که درباره نحوه رویین تن شدن اسفندیار گفته و نوشته شده (ر.ک؛ مسکوب، ۱۳۶۹: ۲۴؛ یاحقی، ۱۳۶۹: ۲۱۹؛ بهرامی، ۱۳۸۵: ۱۹-۲۲ و آیدنلو، ۱۳۸۵: ۱۴)، به میدان آمده، دستمایه استدلال واقع گردیده‌است. این در حالی است که هم متن شاهنامه نسبت بدین موضوع کاملاً خاموش است و هم متونی که این قصه‌ها در آن آمده، همگی بسیار متأخر از شاهنامه است (ر.ک؛ ادامه مقاله). اما روش ما در این بحث، ابتدا و اتکا بر متن شاهنامه است^۱ و بهره‌گیری از هر رأی و نظری که با متن سازگار باشد؛ یعنی شیوه و روشی بر پایه اصول هرمنوتیک^۲. ناگفته پیداست که اهمیت و ضرورت این بحث، هم از نظر نقد ادبی است و هم تأکیدی نامکرر بر محوریت متن در پژوهش‌های ادبی، که در عین حال، هدف ازین نوشتار را هم تشکیل می‌دهد.

از حیث پیشینه بحث نیز مقالات و کتاب‌های بسیاری مستقیماً یا به مناسبت، در این موضوع نگارش یافته که در این مختصر می‌توان از نویسندگانی همچون اسلامی ندوشن، مهرداد بهار، محمدجعفر یاحقی، شاهرخ مسکوب، ف.م. جوانشیر، رستگار فسایی، آمنه ظاهری عبدوند، سجاد آیدنلو و... نام برد که البته زحمات همه مشکور است، لیکن به نظر راقم این سطور، مقاله ممتعی که دکتر محمود امیدسالار، با عنوان «راز رویین تنی اسفندیار» نگاشته، از لونی دیگر است (ر.ک؛ امیدسالار، ۱۳۶۱: ۲۵۴-۲۸۱)؛ مقاله‌ای که نویسنده را

برانگیخت تا برای نقد و تکمیل آن، این نوشتار را فراهم آورد. توضیح آنکه محمودامیدسالار به درستی متوجه شده‌اند که در همه منابع موجود تا قبل از شاهنامه و نیز در خود شاهنامه تا قبل از داستان رستم و اسفندیار، خبری از رویین تنی اسفندیار نیست، ولی نهایتاً بدین نتیجه رسیده‌اند که احتمالاً اسفندیار در هنگامه هفت خوان، به دلیل آغشته شدن به خون حیوانات گوناگون و نیز اژدها، رویین تن شده است؛ حدس و نتیجه‌ای که مورد نقد ماست و بر این مبنا، نظر تکمیلی خود را که مطابق با متن می‌باشد، عرضه داشته‌ایم. اینک برای آنکه این بحث صورت منظمی داشته باشد، نویسنده آن را به ترتیب در هفت قسمت به شرح زیر عرضه می‌دارد:

- ۱- معنای واژه «رویین» در شاهنامه. ۲- اشیای «رویین» در شاهنامه. ۳- رویین تنان شاهنامه.
- ۴- زره پوشی و امکان آسیب‌پذیری اسفندیار و دیگر رویین تنان در شاهنامه. ۵- رویین تنی اسفندیار در متون پیش از شاهنامه. ۶- رویین تنی اسفندیار در متون پس از شاهنامه. ۷- چند نکته پایانی.

۱- معنای واژه «رویین» در شاهنامه

«رویین» و «رویینه» به معنای «پولادین» است؛ چنان که در وصف سُم رخس یکجا در شاهنامه، تعبیر «رویینه سُم» آمده است:

«برانگیخت آن رَخس رویینه سُم
بر آمد خروشیدن گاو دم»
(خالقی مطلق، ۱۳۸۶، ج ۱: ۳۴۷)۳.

و در جاهای دیگر، «پولاد سُم» ذکر شده است:

«به دلش اندرون، بانگ رویینه سُم
سیه چشم و افراشته گاو دم
که آید ز ره رخس پولاد سُم
سیه خایه و تند و پولاد سُم»
(همان، ج ۱: ۳۳۵).

همچنین، واژه مورد بحث به معنی «آهنین» است؛ چنان که در وصف پیکار طوس با هومان که با عمود گران بر یکدیگر حمله آورده بودند، چنین آمده است:

«از آن چاک چاک عمود گران
به ابر اندرون، بانگ پولاد خاست
سرانشان چو سندان آهن گران
به دریای شهد اندرون، باد خاست

خَم آورد رویین عمود گران
شد آهن به کردار چاچی کمان»
(همان، ج ۳: ۱۲۰-۱۲۱).
در وصف «رویین دژ» نیز آمده است:

«به بالا برآمد به دژ بنگرید
سه فرسنگ بالا و پهنای چهل
یکی ساده دژ، آهنین باره دید
به جایی ندید اندر او آب و گل»
(امیدسالار، ۱۳۶۱: ۲۷۷).

بنابراین، «رویین» و «پولادین» و «آهنین» همه به یک معناست.

۲- اشیایی که در شاهنامه موصوف به «رویین» شده اند:

- کوس:

«بفرمود تا کوس رویین و نای،
زدند و فروهشت پرده سرای»
(خالقی مطلق، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۵۴).

- نای:

«بزد نای رویین و بگرفت راه
به پیش سپاه اندر آمد سپاه»
(همان: ۳۱۴).

- عمود (گرز):

«خَم آورد رویین عمود گران
شد آهن به کردار چاچی کمان»
(همان، ج ۳: ۱۲۱).

- خُم (نوعی طبل):

«به دلش اندرون بانگ رویینه خُم
که آید ز ره رخش فولاد سُم»
(همان: ۳۸۰).

- دیگ:

«به چشم خرد، چیز ناچیز کرد
یکی دیگ رویین به بار اندرون
دو صندوق پُر سرب و ارزیز کرد
که استاد بُد او به کار اندرون»
(همان، ج ۶: ۱۸۴).

حال آیا در اشیاء مذکور و مانند آنها که رویین‌اند، مراد از وصف رویین، محکمی و دیرشکنندگی است، یا آسیب‌ناپذیر بودن در برابر ضربات سلاح و مانند آن؟! در پاسخ نباید شتاب کرد و در این باب، زمام سخن را به منوچهری می‌سپاریم که در فاصله زمانی کوتاهی از فردوسی چنین سروده‌است:

«آهنین رُمحش چو آید بر دلِ پولادپوش
 نُه‌منی تیغش چو آید بر سرِ خنجرگذار
 این بدرد ترگِ رویین را چو هیزم از تبر
 و آن شود در سینه جنگی چو در سوراخ، مار»
 (منوچهری دامغانی، ۱۳۳۸: ۲۹).

۲- رویین تنان شاهنامه

در شاهنامه، رویین تنی اختصاص به اسفندیار ندارد و پهلوانان متعددی از ایرانی و رومی، موصوف به آند و گاه بعضی در وصفی قوی‌تر، «پیل رویین تن» هستند:

- بیژن:

«دلاور بدو گفت من بیژنم به جنگ اندرون پیل رویین تنم»
 (خالقی مطلق، ۱۳۸۶، ج ۳: ۶۱).

- سهراب:

«تو گفتی ز جنگش سرشت آسمان نیاساید از تاختن یک زمان
 و گر باره زیر اندرش آهن است شگفتی سرونست و رویین تن است»
 (همان، ج ۲: ۱۷۴).

- بعضی از پهلوانان روم:

«ز میرین یکی بود کهتر به سال ز گردان رومی برآورده یال
 گوی برمنش، نام او اهرنا ز تخم بزرگان رویین تن»
 (همان، ج ۵: ۳۵).

- الیاس:

«چنان دان که الیاس شیراوزن است چو اسب افکند، پیل رویین تن است»
(همان: ۵۳).

- اسکندر:

اسکندر چون می‌میرد و جسدش به اسکندریه آورده می‌شود، ارسطو و دیگر حکیمان رومی بر فراز تابوتش چنین زاری می‌کنند:

«حکیمان رومی شدند انجمن یکی گفت کای پیل رویینه تن
ز پایت که افکند و جانت که خست کجاست آن همه حزم و رای و نشست»
(همان، ج ۶: ۱۲۵).

- شاپور پسر اردشیر (بهمن):

«چنین داد پاسخ که این داستان شنیدم بسی از لب راستان
که شاپور گردست با زور پیل به بخشندگی همچو دریای نیل
به بالای سرو است و رویین تن است به هر چیز مانده بهمن است»
(همان، ج ۶: ۲۰۹).

حال با توجه به آنچه یاد شد، رویین تنی در این پهلوانان به چه معناست؟! آیا همه آن‌ها کسانی هستند که سلاح بر بدنشان کارگر نیست و یا این معنا، خاص اسفندیار است و بس؟ چرا این معنا تنها برای اسفندیار است و برای آنان نیست؟ همچنین، اصلاً این معنای خاص برای رویین تنی و این استثناء برای اسفندیار برگرفته از کدام قرینه متنی در شاهنامه است؟ آیا مناسب‌تر نیست که رویین تنی را در باب این پهلوانان و از جمله اسفندیار، به معنای «شخص بسیار محکم و قوی» بدانیم تا حدی که مردم او را شکست‌ناپذیر می‌پندارند و یا احتمال شکستش را بسیار کم می‌دهند؟!

۴- زره‌پوشی و امکان آسیب‌پذیری اسفندیار و دیگر رویین‌تنان در شاهنامه

زره‌پوشی از آداب جنگ و پهلوانی است و روشن است که این کار برای محفوظ ماندن شخص از آسیب سلاح بوده است. پهلوانان نه تنها خود، بلکه گاهی اسبان‌شان نیز محفوظ به زره بوده‌اند. اسفندیار نیز از این قاعده مستثنی نیست. او هم زره می‌پوشد؛ آن

هم زرهی که حتی سلاح رستم نیز بدان کارگر نیست، چنان که رستم را درمانده می کند و چنین زبانش را به شکایت می گشاید:

«خندنگم ز سندان گذر یافتی زبون داشتی گر سپر یافتی
 زدم چند بر گبر اسفندیار گراینده دست مرا داشت خوار
 همان تیغ من گر بدیدی پلنگ، نهان داشتی خویشتن زیر سنگ
 نبرد همی جوشن اندر برش نه آن پاره پرنیان در برش»
 (همان، ج ۵: ۳۹۵-۳۹۶).

حال، آیا زره «رویین تن» است یا اسفندیار؟! اگر زره، آسیب ناپذیر است که هست، دیگر چه امتیازی برای اسفندیار است؟ همچنین، اگر اسفندیار رویین تن است، دیگر چه نیازی به چنین زرهی هست؟!

جالب اینجاست که بعضی از پژوهشگران معتقدند که اسفندیار در طی هفت خان و به دلیل آغشته شدن به خون گرگ، شیر و اژدها، رویین تن شده است (ر.ک؛ امیدسالار، ۱۳۶۱: ۲۶۷-۲۷۸). اگر چنین باشد، پس چرا در جنگ با رستم که پس از رویین تنی ادعایی رخ داده، چنین زرهی می پوشد و چرا باز همگان او را از رستم پرهیز می دهند و شکست او را احتمال می دهند و نه رستم را؟^۴

در اینجا، ذکر نکته ای خالی از لطف نیست. ضمن آنکه بسیار هم مهم است و آن اینکه مسعود سعد سلمان (م. ۵۱۸ ق.) که به شاهنامه انس بسیار داشت و از آن منتخبی با عنوان «اختیارات شاهنامه» فراهم کرده بود، ضمن ابیاتی که در مدح ممدوح خویش سروده، او را از حیث پوشیدن لباس آهنین به وقت جنگ، همچون اسفندیار دانسته است:

«دیدند جنگ دیده دلیران ترا به جنگ در آهنین لباس چو رویین سفندیار»
 (سعد سلمان، ۱۳۶۲: ۱۳۸).

«تو ملکا در سَلَبِ آهنین خیز چو رویین و چو اسفندیار»
 (همان: ۱۶۳).

بنابراین، رویین تنی اسفندیار برمی گردد به زره او، نه جسم او و در نتیجه، دلیل تیرافکنی رستم به چشم اسفندیار نیز آشکار می شود؛ چراکه چون اسفندیار سر و جسم خویش را با

آن زره نفوذناپذیر محفوظ می‌داشت و تنها چشمانش برای دیدن حریف به منظور حمله یا دفاع، باز و بی‌حفاظ می‌ماند. از این رو، رستم نیز همان نقطه را هدف قرار داد.

۵- رویین تنی اسفندیار در متون پیش از شاهنامه

الف) متون اوستایی

در اوستای موجود و در بخش یشت‌ها که شامل نام‌ها و صفات بسیاری از پهلوانان و شخصیت‌های حماسی ایران باستان است، نام اسفندیار که در اوستایی، Spanta-data خوانده می‌شود، دو بار و هر بار به معنی اسم خاص یک پهلوان آمده است. یک بار در فروردین‌بشت، فقره ۱۰۳ و دیگر بار در ویشتاب‌بشت، فقره ۲۵. در هیچ یک از این دو مورد، صفت رویین تنی برای او ذکر نشده است. باید توجه داشت که معمولاً در یشت‌ها، پهلوانان با کلیه صفات بارز خود یاد می‌شوند. بنابراین، اگر سرایندهگان یشت‌ها، اسفندیار را رویین تن می‌دانستند، حتماً این صفت مهم را برای او ذکر می‌کردند و یا در ضمن برشمردن صفات پدرش، گشتاسب، او را صاحب پسری رویین تن می‌خواندند (ر.ک؛ امیدسالار، ۱۳۶۱: ۲۵۵). البته صفت تَخْمَ (Taxma) برای او ذکر شده که به معنای «دلیر و قوی» است (ر.ک؛ واحد دوست، ۱۳۷۹: ۲۶۳).

ب) متون فارسی میانه

مهم‌ترین متن فارسی میانه که درباره اسفندیار به صورت نسبتاً مفصل مطالبی آورده، کتاب *ایات‌نگار زریران* است که در آن چند بار از وی به صورت «یل نیرومند اسفندیار» (فقره ۶۱ و ۱۱۰) و «یل اسفندیار» (فقره ۶۷) یاد شده است و هیچ اشاره‌ای هم به رویین تنی اسفندیار نشده، در حالی که اسفندیار از پهلوانان عمده صحنه‌های این جنگ است. طبیعتاً در یک داستان حماسی که با پهلوانی‌های مردان دین سروکار دارد، اگر یکی از ایشان رویین تن باشد، حتماً اشاره‌ای به رویین تنی وی خواهد رفت (ر.ک؛ امیدسالار، ۱۳۶۱: ۲۵۵). در کتاب *بندهشن* نیز که به زبان پهلوی و در قرن سوم هجری تدوین شده است و مؤلف آن، علاوه بر ترجمه پهلوی و تفاسیر چهارداندنسک از ترجمه‌ها و یا تهنیدهای عربی خدای‌نامه نیز استفاده کرده است (ر.ک؛ کریستین سن، ۱۳۶۸: ۷۶ و ۱۰۴-۱۰۵). با آنکه از اسفندیار سخن می‌گوید (ر.ک؛ فصل ۳۵/ فقره ۳۴)، لیکن به رویین تنی وی

اشاره‌ای ندارد. در دیگر متون پهلوی نیز ذکر صریحی از رویین تنی اسفندیار نشده است (ر.ک؛ امیدسالار، ۱۳۶۱: ۲۵۵).

ج) متون دوره اسلامی

کریستین سن به نقل از نولدکه نوشته است که داستان جنگ رستم و اسفندیار در قرن هفتم میلادی (اول هجری) میان ایرانیان شهرت داشته است (ر.ک؛ کریستین سن، ۱۳۶۸: ۱۹۸). در بین عرب‌ها نیز این داستان از سوی نصر بن حارث، در عهد پیامبر اکرم (ص) نقل می‌شد که ظاهراً بر مبنای کتابی پهلوی در همین موضوع بوده که جیل‌بن سالم آن را به عربی ترجمه کرده بود (ر.ک؛ همان: ۲۰۷)، لیکن هیچ گزارشی مبنی بر وجود مفهوم رویین تنی در روایات یادشده وجود ندارد.

در *أخبار الطوال* دینوری (م. ۲۸۱ق.) تنها بدین اکتفا شده که اسفندیار از نیرومندترین مردان زمان بود (به نقل از: میرعبدینی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۳۱۶).

در *تاریخ بلعمی* که از مهم‌ترین منابع اسلامی است و در واقع، ترجمه گونه‌ای است از اصل عربی *تاریخ طبری* که در نیمه قرن چهارم هجری به فارسی نوشته شده، درباره اسفندیار چنین آمده است:

«اسفندیار به حکم آنکه مردانه بودی و هر رزمی که نام آن بیشتر بود و باهول‌تر، او را هوس بیشتر برخاستی و از ملک و از همه کامی دوست‌تر داشتی، او را [یعنی گشتاسب را] اجابت کرد و لشکر جابره برگزید و آهنگ سیستان کرد تا رستم را به طاعت آرد یا با او حرب کند. چون بدانجا نزدیک رسید، رستم دستان با سپاه زاوولستان پیش‌باز آمد و حرب اندر پیوستند و به عاقبت، پس دو سه حرب سخت، اسفندیار کشته آمد» (به نقل از: امیدسالار، ۱۳۶۱: ۲۵۶).

در ترجمه *مروج الذهب* مسعودی (م. ۳۴۶ق.) هم که وصف اسفندیار شده، خبری از رویین تنی اسفندیار نیست (ر.ک؛ مسعودی، ۱۳۸۲: ۱۹۰، ۲۲۱-۲۲۳ و ۲۲۶).

در ترجمه کتاب *سنی ملوک الارض و الانبیاء* نوشته حمزه اصفهانی (م. حدود ۳۶۰ق.) که با نام *تاریخ پیامبران و شاهان* منتشر شده، باز خبری از رویین تنی نیست و تنها بدین اکتفا شده که اسفندیار سدی در برابر ترکان به فاصله بیست فرسخ از پشت سمرقند بنا کرد (ر.ک؛ اصفهانی، ۱۳۴۶: ۳۷).

در کتاب آفرینش و تاریخ هم که ترجمه کتاب البدء و التاریخ مطهر بن طاهر مقدسی (حدود ۴ ق.) است، حرفی از اسفندیار نیست، جز آنکه فرزند گشتاسب است (ر.ک؛ مقدسی، ۱۳۷۴، ج ۱-۳: ۵۳).

۶- رویین تنی اسفندیار در متون پس از شاهنامه

در ترجمه تاریخ غرر السیر ثعالبی (م. ۴۲۹ ق.) که مطالب آن بسیار نزدیک به شاهنامه است، نکات بسیاری در باب اسفندیار وجود دارد؛ از جمله:

الف) به هنگام جنگ و گذر از هفت خان، جنگ افزار و جامه نبرد می پوشید (ر.ک؛ ثعالبی، ۱۳۷۲: ۱۸۲، ۱۸۴ و ۱۸۵ (خان اول)، ۱۸۸ (خان سوم)، ۲۰۰ (فتح رویین دژ) و ۲۱۲ (در جنگ با رستم)).

ب) اسفندیار زنجیری در دست داشت که زردشت بدو داده بود و در آن، جادو کارگر نبود (ر.ک؛ همان: ۱۹۰) که از آن در خان چهارم برای غلبه بر زن جادو استفاده کرد (ر.ک؛ همان: ۱۹۰).

ج) تیر رستم در زره اسفندیار کارگر نبود، تا چه رسد که تن او ریش کند (ر.ک؛ همان: ۲۱۳).

د) سیمرغ به زال گفت که اکنون باید رستم بر پشت من نشیند تا او را به جزیره ای که رستنگاه درخت گز است، ببرم و شاخه ای از درخت گز بدو نشان دهم تا از آن تیری بسازد و چون با اسفندیار به نبرد برخیزد، آن را به سوی چشم او بیفکند و کارش را بسازد؛ چرا که جز این چیزی بر اسفندیار کارگر نیست (ر.ک؛ همان: ۲۱۵) و به رستم گفت: او (اسفندیار) در بزرگواری و مردانگی یگانه روزگار است، ولی اگر آشتی را نپذیرفت، نابودیش در همین تیر است (ر.ک؛ همان: ۲۱۵). پس رستم سوفار تیر را در زره کمان نهاد و آن را با همه نیرو کشید و به سوی اسفندیار پرتاب کرد که در نتیجه، تیر به چشم اسفندیار خورد و از پشت سرش گذشت (ر.ک؛ همان: ۲۱۷).

با توجه به این نکات، در گزارش ثعالبی نیز نشانی از رویین تنی اسفندیار دیده نمی شود و «تیر گز» نیز نمادی است از «تیر اجل» که به وقتش، مرگ را از جانب رستم، زال و سیمرغ بدو هدیه می دهد.

در *ناریخ زین الأخبار گردیزی* (م. حدود ۴۴۲ ق.) نیز نشانی از رویین تنی اسفندیار نیست و داستان رزم او با رستم بدین شرح است:

«... تا دیگرروز حرب کردند و رستم را خسته (مجروح) کرد و همچنان مجروح و رنجور بازگشت و دیگرروز رستم دست از جان خویش برداشته بود، بیامد و حرب کردند. پس رستم تیری بزد اندر چشم اسفندیار و به مغزش رسید و در وقت سپری شد و رستم بازگشت» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۴).

جالب است که در این کتاب، نه تنها نشانی از رویین تنی نیست، بلکه از سیمرخ، زال و تیرگز هم نشانی نیست.

صاحب *مجمّل التواریخ و القصص* که ناشناخته است و کتاب خویش را در ۵۲۰ هجری قمری نوشته، در یک جا به رویین تن بودن اسفندیار اشاره صریح می‌کند. اما این معنا را از مقوله اعتقادات عوام می‌شمارد:

«و اندر نسب این جماعت [یعنی ملوک عجم] بعضی روایت دیگر هست که آن را نوشتیم که از حقیقت دورست و مُحال، چنان که عادت مغان است... و اسفندیار را گویند که چشمه روی، روان گشت سلیمان را؛ یعنی «عین القطر»، و از آن تماثلها و صورتها کردند. پس سلیمان دعا کرد و خدای تعالی جان به تن ایشان اندر کرد و اسفندیار از ایشان بود که چون گشتاسب را فرزند نبود، اسفندیار را به پسری بداشت و از رستم به ترکستان گریخت تا رستم از پس وی برفت به کشتنش، و اسفندیار را از بهر آن رویین تن خواندندی، و این همه، محالات عظیم است، ولیکن به حکم آنکه در خرافات و کتابهای دارس دیده بودیم، یاد کردیم» (مجمّل التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۳۸؛ به نقل از؛ امیدسالار، ۱۳۶۱: ۲۵۷).

مؤلف *مجمّل التواریخ* در جای دیگری هم با آنکه رزم رستم و اسفندیار را به اختصار بازگو کرده، از رویین تنی اسفندیار یادی نکرده است (ر.ک؛ همان: ۵۲).

در *تاریخ سیستان* نیز که درباره مرگ اسفندیار سخن رفته، به رویین تنی وی اشاره‌ای نشده است (به نقل از؛ امیدسالار، ۱۳۶۱: ۲۵۷).

در ترجمه شاهنامه به عربی نیز که به قلم فتح بن علی بِنَداری در اوایل قرن هفتم هجری (حدود ۶۲۰ ق.) انجام شده، مترجم در هیچ یک از مواردی که در متن شاهنامه تعبیر «رویین تن» برای اسفندیار آمده، معادل عربی آن که به معنای «آسیب‌ناپذیری در برابر

سلاح باشد»، نهاده است، بلکه یا سکوت کرده، مانند ترجمه قول بهمن به زال که خود را چنین معرفی کرده است:

«بدو گفت بهمن که من بهمنم نبیره جهاندار رویین تنم»
(خالقی مطلق، ۱۳۸۶، ج ۵: ۳۱۸).

بنداری در ترجمه آن چنین آورده است: «قال أنا بهمن بن اسفندیار، حافد الملک کشتاسب» (البنداری، ۱۳۵۰ق: ۳۵۵).

از سوی دیگر، اگر مترجم معادلی نهاده است، به معنای «مرد شجاع و پهلوان» است؛ مثلاً در ترجمه سخن سیمرغ به رستم که در شاهنامه چنین آمده است:

«چرا رزم جستی ز اسفندیار که او هست رویین تن و نامدار»
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۹۲۰).

در ترجمه بنداری چنین آمده است: «لِأَيِّ مَعْنَى تَعَرَّضَتْ لِقِتَالِ اسفندیار و هو رجلٌ مذکور و شجاعٌ بطل» (البنداری، ۱۳۵۰ق: ۳۶۲).

چنان که ملاحظه می شود، «رویین تن» را به «شجاع بطل»، ترجمه کرده است و نه چیز دیگر. بنابراین، رویین تنی در معنای آسیب ناپذیری در برابر سلاح، مُحال و خرافه‌ای است عظیم که به احتمال قوی مغان ساخته‌اند تا دستمایهٔ پسینیان شود؛ چنان که در قرن هفتم هجری قمری، شاعری زردشتی به نام زردشت پسر بهرام پسر پژدو بدان دست یازیده است و در کتاب *زردشت نامه* منظوم خویش بدین شکل آورده که زرتشت اناری به اسفندیار داد و چون اسفندیار آن را خورد، رویین تن شد (به نقل از: امیدسالار، ۱۳۶۱: ۲۵۸-۲۵۷) و پس از آن، این مضمون، به شکل‌های گوناگون درآمده است و در کتاب‌ها همچون *غیاث اللغات*، *آندراج*، *انجمن آرا* و نیز روایات شفاهی جمع آوری و ثبت و ضبط شده است^۶ تا در دورهٔ معاصر، بر اساس آن‌ها سخن‌ها گفته و نوشته شود، هرچند از نظر تاریخی و اسطوره‌شناسی به اثبات نرسیده است (ر.ک؛ یاحقی، ۱۳۶۹: ۲۱۹).

۷- چند نکته پایانی

- کلیه ابیاتی که در شاهنامه به رویین تن بودن اسفندیار تلویحاً یا صریحاً اشاره می‌نماید، در داستان نبردش با رستم گنجانده شده است. قبل از این داستان، در حوادث زندگی اسفندیار، ذکری از رویین تنی او نمی‌بینیم (ر.ک؛ امیدسالار، ۱۳۶۱: ۲۶۶).

- آنگاه که اسفندیار به تیر رستم سرنگون می‌شود، رستم به نزدیک او آمده، چنین می‌گوید:

«تو آنی که گفתי که رویین تنم
بلند آسمان بر زمین برزنم»
(خالقی مطلق، ۱۳۸۶، ج ۵: ۴۱۲).

از مصراع نخست بیت مذکور، این نکته آشکار می‌شود که اسفندیار ادعای رویین تنی داشت و آن را بر زبان نیز آورده است، هر چند تا این لحظه در متن، از زبان اسفندیار، نشانی از آن را نداشته‌ایم.

از مصراع ثانی همین بیت نیز معنای رویین تنی ادعایی اسفندیار روشن می‌شود که عبارت است از شکست‌ناپذیری و نه آسیب‌ناپذیری در برابر سلاح؛ بدین شرح که اگر رویین تنی را به معنای آسیب‌ناپذیری بگیریم، با مصراع ثانی تناسبی نخواهد داشت؛ چرا که در آنجا رستم به اسفندیار می‌گوید که تو ادعا داشتی که حتی بر بلند آسمان غلبه می‌کنی و آن را بر زمین زده، شکست می‌دهی. پس چه شد؟! یعنی چه شد که آن ادعای شکست‌ناپذیری حتی در برابر آسمان بلند نیز محقق نشد و شکست خوردی؟! ابیات بعدی نیز مناسب همین معناست و آن را تأیید می‌کند؛ چرا که رستم، اسفندیار را با خود مقایسه می‌کند و می‌گوید:

«نه من دی صدوشست تیر خدنگ،
بخوردم، ننالیدم از نام و ننگ!
به یک تیر برگشتی از کارزار
بخفتی بر این باره نامدار
هم اکنون به خاک اندر آید سرت
بسوزد دل مهربان مادرت»
(همان: ۴۱۲-۴۱۳).

یعنی من در برابر صدوشست تیر تو نشکستم و مقاومت کردم، لیکن تو در برابر یک تیر شکسته و مغلوب شدی و این کنایه از آن است که تو با وجود ادعای رویین تنی

(بخوانید: شکست‌ناپذیری) مغلوب یک تیر گشتی، در حالی که من بدون این ادعا چیره و پیروز گشتم.

اینک مروری می‌کنیم به ابیاتی از شاهنامه که در آن‌ها اسفندیار به رویین تنی وصف شده است تا ببینیم که با معنای شکست‌ناپذیری تناسب دارد و یا آنچه که شهرت داده‌اند.

= صفت رویین تنی، نخستین بار از زبان بهمن فرزند اسفندیار شنیده می‌شود آنگاه که خود را به زال چنین معرفی می‌کند:

«بدو گفت بهمن که من بهمنم نیبره جهاندار رویین تنم»
(همان: ۳۱۸).

همین بهمن که به فرزند پدری رویین تن افتخار می‌کند، چون رستم را از دور می‌بیند که چه سان کوه‌پیکر است و غذای او نره‌گوری زده بر درخت، با خود می‌گوید:

«بترسم که با او یل اسفندیار نتابد، بیچند سر از کارزار»
(همان: ۳۱۹).

چرا می‌ترسد؟ اگر اسفندیار آسیب‌ناپذیر است، دیگر چه جای ترسی است؟! مگر آنکه مراد از رویین تنی، شکست‌ناپذیری باشد؛ چنان که بهمن با دیدن هیبت رستم، از آن پندار خود دست می‌کشد و احتمال شکست اسفندیار را می‌دهد. لذا به قتل رستم دست می‌یازد تا پدر را از مرگ احتمالی برهاند:

«من این را به یک سنگ بیجان کنم دل زال و رودابه بیچان کنم»
(همان: ۳۱۹).

افزون بر این، چون چاره‌اش مؤثر نمی‌افتد، با خود می‌گوید:

«همی گفت اگر فرخ اسفندیار کند با چنین نامور کارزار،
تن خویش در جنگ رسوا کند همان به که با این مدارا کند»
(همان: ۳۲۰).

یعنی اسفندیار اگر با این مرد بجنگد، شکست خواهد خورد. پس بهتر همان است که با او مدارا نماید؛ به عبارت دیگر، «پندار شکست‌ناپذیری اسفندیار» کاملاً از ذهن بهمن پاک

شده است و او شکست اسفندیار را قطعی دانسته است. لذا مدارا را بر جنگ ترجیح می دهد. در نتیجه، وقتی به نزد رستم می رسد، خود را چنین معرفی می کند:

«چنین گفتم من پور اسفندیار سرِ راستان، بهمن نامدار»
(همان: ۳۲۱).

در بیان بهمن، دیگر نشانی از افتخار به فرزندى مردی رویین تن دیده نمی شود؛ چرا که دیگر او را شکست ناپذیر نمی داند. بر همین مناسبت که هر کس حتی سپاه اسفندیار، وقتی رستم را می بیند، شکست ناپذیری اسفندیار را فراموش می کنند و شکست او را در برابر رستم حتمی می دانند و گشتاسب را که به سبب تاج و تخت، اسفندیار را به چنین قتل گاهی فرستاده است، سرزنش می کنند:

«خرد نیست اندر سر شهریار که با فرگردی چو اسفندیار
بدین سان همی از پی تاج و گاه، به کشتن دهد نامداری چو ماه»
(همان: ۳۴۰).

= در آخرین سخنی که پیش از روز نبرد، رستم به اسفندیار گفته است، معنایی است که بسیاری آن را همان معنای مشهور رویین تنی، یعنی آسیب ناپذیری در برابر سلاح دانسته اند:

«تو از پهلوی خویش بشنیده ای به گفتار ایشان بگرویده ای
که تیغ دلیران بر اسفندیار به آوردگه بر نیاید به کار»
(همان: ۳۶۵).

اما تأملی دوباره در این ابیات، به ویژه بیت دوم، معنای دیگری را به دست می دهد که با آسیب ناپذیری مناسبت ندارد. توضیح اینکه در آغاز بیت دوم، «که» بیانیّه به کار رفته است که گفته مردمان را بیان می کند. اما گفته مردمان چیست؟! برای یافتن پاسخ، مناسب است که بیت را به نثر درآوریم: «به آورد، تیغ دلیران، هرگز بر (= علیه) اسفندیار به کار نیاید». در این جمله، «به کار نیاید» به چه معنایی است؟ دو معنا محتمل است: ۱- کارگر واقع نشود. ۲- مورد استفاده واقع نشود. به قرینه ابیات بعد که خواهد آمد، معنای دوم مناسب است و در نتیجه، معنای بیت چنین می شود: «به هنگام جنگ، تیغ دلیران هرگز علیه اسفندیار، مورد استفاده واقع نمی شود»؛ چرا که اسفندیار آنچنان در حمله سریع است که

هماوردش، فرصت عکس‌العمل و استفاده از سلاح خود را نمی‌یابد. به همین سبب، رستم در ادامه سخن بر بهره‌گیری از سلاح خویش تأکید می‌کند:

«بینی تو فردا سنان مرا همان گرد کرده عنان مرا»
(همان: ۳۶۵).

به دنبال آن نیز چنین نتیجه می‌گیرد:

«که تا نیز با نامداران مرد، نجویی به آوردگه بر، نبرد»
(همان: ۳۶۵).

کنایه از آنکه آنان که تو تاکنون دیده‌ای و توانسته‌ای سریعاً و پیش از آنکه دست به سلاح ببرند، مغلوب کنی، از جنس نامداران مرد (همچون رستم) نبوده‌اند و این درس عبرتی است که دیگر با چنین کسانی رزم نجویی. البته در دو جای دیگر از متن، از فعل مورد بحث، در شکل ماضی آن، یعنی «به کار نیامد» استفاده شده که در آن مواضع به معنای «کارگر واقع نشد» است:

«همی تاخت بر گردش اسفندیار بر او تیر رستم نیامد به کار»
(همان: ۳۸۷).

لیکن به قرینه ایات زیر که از زبان رستم و در شرح همان رزم است، نتیجه چنین می‌شود که مراد از «او» در بیت بالا، زره او، یعنی «زره اسفندیار» است و نه خود او و به اصطلاح، مجاز به علاقه حذف است.^۷

«خدننگم ز سندان گذر یافتی زبون داشتی گر سپر یافتی
زدم چند بر گبر اسفندیار گراینده دست مرا داشت خوار
همان تیغ من گر بدیدی پلنگ نهان داشتی خویشان زیر سنگ
نبرد همی جوشن اندر برش نه آن پاره پرنیان بر سرش»
(همان: ۳۹۵-۳۹۶).

بدین ترتیب، معنای مراد رستم از وصف اسفندیار به روین تنی هم که در ایات زیر آمده، روشن می‌شود که همان «شکست‌ناپذیری» است؛ چراکه پهلوانی زورمند با چنین زرهی نفوذناپذیر، پیداست که هرگز طعم شکست را نخواهد چشید:

«بگفت آنگهی رستم نامدار / که رویین تنست این یل نامدار»
 (همان: ۳۸۷؛ پانوشت ۱۹)^۸
 «که من همچو رویین تن اسفندیار / ندیدم بمردی گه کارزار»
 (همان: ۳۹۵؛ پانوشت ۱)^۹.

باز به همین معناست در سخن سیمرغ که گوید:

«بدو گفت مرغی گو پیلتن / تویی نامبردار هر انجمن
 چرا رزم جستی از اسفندیار / گوی تند و رویین تن و نامدار»
 (همان: ۴۰۰-۴۰۱).

– بنا به متن، آغاز رزم رستم و اسفندیار چنین است:

«به نیزه فراوان بر آویختند / همی خون ز جوشن فروریختند»
 (همان، ج ۵: ۳۸۰).

اگر سلاحی بر اسفندیار کارگر نیست، پس این خون چیست که از جوشن او،
 فرومی ریزد؟!

– اما بنا به متن شاهنامه، عامل مرگ اسفندیار چیست؟!

الف) رسیدن اجل او که نشانه‌اش نپذیرفتن پوزش رستم است؛ چنان که سیمرغ می گوید:
 «وَر ایدونک او را بیامد زمان / نیندیشد از پوزشت بی گمان
 پس آنکه یکی چاره سازم ترا / به خورشید بر سر فرازم ترا»
 (همان: ۴۰۲).

ب) تیر گز؛ چنان که سیمرغ می گوید:
 «بدین گز بُود هوش اسفندیار / تو این چوب را خوارمایه مدار»
 (همان: ۴۰۳).

ج) همچنین، زال که سیمرغ را فراخواند و سیمرغ که رستم را راهنمایی کرد و خود رستم
 که تیر را پرتاب کرده است، عامل مرگ اسفندیار هستند. البته این‌ها همه علل فاعلی و تامه
 هستند، لیکن این مرگ، علل دیگری هم دارد؛ مثل:

- دیو آزی که در درون اسفندیار خانه کرده است:

«چنین گفت (رستم) کز دیو ناسازگار تو را بهره رنج من آمد به کار»^۱
(همان: ۴۱۷).

- گشتاسب و آزی، حسد و دشمنی او با فرزند؛ چنان که اسفندیار خود بدان تصریح دارد:

«بها نه تو (رستم) بودی، پدر بُد زمان نه رستم نه سیمرخ و تیر و کمان
مرا گفت رو، سیستان را بسوز نخواهم کزین پس بُود نیمروز
بکوشید تالشکر و تاج و گنج، بدو ماند و من بمانم به رنج»
(همان، ج ۵/۴۱۹/۱۴۶۱-۱۴۶۳).

«بگفت این و بر زد یکی تیزدم که بر من ز گشتاسب آمد ستم»
(همان: ۴۲۳).

- بزرگان ایران نیز بر همین مبنا، گشتاسب را خشمگینانه و بی آزر چنین سرزنش می کنند:

«به آواز گفتند کای شوربخت! چو اسفندیاری تو از بهر تخت
به زابل فرستی به کشتن دهی تو بر گاه تاج مهی بر نهی»
(همان: ۴۲۷).

به همین دلیل، پشوتن هم پدر را چنین خطاب می کند:

«پسر را به خون دادی از بهر تخت که مه تخت بیناد چشمت، مه بخت»
(همان: ۴۲۹).

سرانجام، خواهران اسفندیار خطاب به گشتاسب سخنی می گویند سزاوار تأملی ژرف:

«نه سیمرخ کشتش، نه رستم، نه زال تو کشتی، مر او را چو کشتی، منال»
(همان: ۴۳۱).

نتیجه گیری

از آنچه گفته شد، نتایج زیر حاصل می شود:

- ۱- «رویین» در لغت به معنای «پولادین» و «آهنین» است و معنای مراد از آن در مقام وصف، «محکمی و دیرشکنندگی» است.
- ۲- صفت رویین تن برای اسفندیار در متون پیش از شاهنامه نیامده است.
- ۳- صفت رویین تن در شاهنامه، خاص اسفندیار نیست و پهلوانان دیگری نیز موصوف به آنند.
- ۴- در شاهنامه، تا قبل از جنگ اسفندیار با رستم، چنین صفتی (رویین تنی) برای او به کار نرفته است.
- ۵- آسیب ناپذیری اسفندیار در برابر سلاح، مربوط به زره اوست و نه خود او.
- ۶- رویین تنی برای اسفندیار کنایه از شکست ناپذیری اوست.
- ۷- این شکست ناپذیری متوهم، در برابر مرگ مغلوب می شود و پایان می پذیرد.
- ۸- رستم، زال، سیمرغ و تیر گز، همه رمزی است از عوامل مرگ در شکل فاعلی و تأمه آن.
- ۹- آز، حقد و حسد در گشتاسب و نهایتاً اسفندیار هم رمزی است از مرگ باطنی و نیز علل مرگ ظاهری.
- ۱۰- معنای آسیب ناپذیری برای اسفندیار، معنایی است ساخته مغان محال اندیش و خرافه ساز.

بنابراین، در مجموع، با داستانی رمزی و نمادین روبه رو هستیم که روایتگر مغلوبیت همیشگی انسان، حتی انسان صاحب زور، زره و حشمت ظاهری در برابر مرگ است؛ داستانی که هر چند از حیث عقل باورپذیر نیست و به دروغ و افسانه می ماند، لیکن از حیث رمز، باورپذیر است و قابل تأویل و تأمل؛ چنان که فردوسی خود چنین می سراید:

« تو این را دروغ و فسانه مدان به یکسان روشن زمانه مدان
از او هر چه اندر خورد با خرد دگر بر ره رمز معنی برد»
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۲).

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- متن مورد استناد ما در این مقاله، شاهنامه به کوشش جلال خالقی مطلق است. توضیح آنکه این متن در هشت مجلد است، مجلدات ۱-۵ و ۸ به کوشش ایشان، مجلد ششم با همکاری محمود امیدسالار و مجلد هفتم به کوشش ابوالفضل خطیبی سامان یافته است.
- ۲- ر.ک؛ منطق و مبحث علم هرمونوتیک، محمدرضا ریخته‌گران، نشر کنگره، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸.
- ۳- لازم به توضیح است که پس از سال انتشار، عدد اول از سمت راست شماره جلد، عدد دوم شماره صفحه، و عدد سوم شماره بیت است.
- ۴- برای نمونه‌های متعدد در باب این مطلب، جوینی، ۱۳۷۴: ۲۱-۲۳ (از زبان کتابیون، مادر اسفندیار)، ص ۳۷ (از زبان بهمن، پسر اسفندیار)، صص ۶۳ و ۶۴ (از زبان سپاه اسفندیار).
- ۵- واژه «تخم» از نظر معنا با معنای لغوی «رویین‌تن»، بسیار نزدیک و مناسب است؛ چنان که فردوسی گوید:
 «تَهْم هست در پهلوانی‌زبان، به مردی فزون ز اژدهای دمان»
 (خلف تبریزی، ۱۳۸۲: ذیل تَهْم).
- ۶- مقصود کتاب‌هایی مانند مردم و شاهنامه، تألیف انجوی شیرازی است.
- ۷- مقصود از مجاز در حذف، مجازی است که در اصل، ترکیبی اضافی بوده که مضاف آن حذف شده است. نمونه آن در قرآن کریم فراوان است؛ مانند: ﴿وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا﴾ (الأعراف / ۴۱) که در اصل چنین بوده است: ﴿وَكَمْ مِنْ أَهْلِ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا﴾ و کلمه «أهل» (مضاف) در آن حذف شده است.
- ۸- این بیت مطابق است با چندین نسخه معتبر مورخ از جمله نسخه‌های طوپقاپوسرای (۷۳۱ ق.)، قاهره (۷۴۱ ق.)، لنینگراد (۷۳۳ ق.) و بریتانیا (۸۹۱ ق.).
- ۹- این بیت مطابق است با نسخه لنینگراد (۷۳۳ ق.).

۱۰- بنداری نیز بیت را چنین ترجمه کرده است: «ما قتلک إلا الشیطان حین ملک علیک قیادک و منعک رشادک» (البنداری، ۱۳۵۰ق: ۳۶۳).

منابع و مآخذ

آیدنلو، سجّاد. (۱۳۸۵). «بار دیگر رستم و اسفندیار». *جهان کتاب*. س ۱۱. ش ۵-۷. صص ۱۴-۱۵.

اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۵۱). *داستان داستان‌ها*. چ ۱. تهران: انجمن آثار ملی. اصفهانی، حمزه بن حسین. (۱۳۴۶). *تاریخ پیامبران و شاهان*. ترجمه جعفر شعار. چ ۱. تهران: انجمن آثار ملی.

امیدسالار، محمود. (۱۳۶۱). «راز رویین تنی اسفندیار». *ایران نامه*. ش ۲. س ۱. صص ۲۵۴-۲۸۱.

البنداری، فتح بن علی. (۱۳۵۰ق). *الشاهنامه*. ط ۱. قاهره: دارالکتب المصریّة. بهار، مهرداد. (۱۳۷۷). *از اسطوره تا تاریخ*. گردآوری و ویراستاری ابوالقاسم اسماعیل پور. چ ۲. تهران: نشر چشمه.

بهرامی، ایرج. (۱۳۸۵). *رویین تنی و جاودانگی در اساطیر*. چ ۱. تهران: زواری و رجاوند. ثعالبی، حسین بن محمد. (۱۳۷۲). *شاهنامه کهن پارسی؛ تاریخ نمرالسیر*. ترجمه سید محمد روحانی. چ ۱. مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.

جوینی، عزیزا... (۱۳۷۴). *نبرد اندیشه‌ها در حماسه رستم و اسفندیار*. دست‌نویس موزه لنینگراد ۷۳۳. چ ۱. تهران: دانشگاه تهران.

خلف تبریزی، محمدحسین. (۱۳۶۲). *برهان قاطع*. به اهتمام محمد معین. چ ۵. تهران: امیرکبیر.

ریخته گران، محمدرضا. (۱۳۷۸). *منطق و مبحث علم هرمونوتیک*. چ ۱. تهران: نشر کنگره و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

سعد سلمان، مسعود. (۱۳۶۲). *دیوان اشعار*. به اهتمام رشید یاسمی. مقدمه ناصر هیّری. چ ۱. تهران: نشر گلشایی.

شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱). *انواع ادبی*. چ ۹. تهران: نشر فردوس.

ظاهری عبدوند، آمنه. (۱۳۷۶). *اسفندیار و رویین تنی*. چ ۱. اهواز: انتشارات مهزیار.

- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*. به کوشش خالقی مطلق. چ ۱. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*. به کوشش مهدی قریب. چ ۲. تهران: دوستان.
- کریستین سن، آرتور. (۱۳۶۸). *کیانیان*. ترجمه ذبیح... صفا. چ ۵. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک. (۱۳۶۳). *زین الاخبار*. تصریح و مقابله عبدالحی حبیبی. چ ۱. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- مسعودی، علی بن الحسین. (۱۳۸۲). *مروج الذهب*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. چ ۷. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۶۹). *مقدمه ای بر رستم و اسفندیار*. چ ۶. تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی.
- مقدسی، مطهر بن طاهر. (۱۳۷۴). *آفرینش و تاریخ*. ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی. چ ۱-۳. تهران: نشر آگه.
- منوچهری، احمد بن قوص. (۱۳۳۸). *دیوان اشعار*. به اهتمام محمد دبیرسیاقی. چ ۲. تهران: کتابفروشی زوآر.
- میرعابدینی، سید ابوطالب. (۱۳۸۸). *فرهنگ اساطیری حماسی ایران به روایت منابع بعد از اسلام*. چ ۲. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۶۹). *فرهنگ اساطیر*. چ ۱. تهران: سروش.